

## «نظام آزادی» جان لاک - 2

آزادی در اجتماع، مانند آزادی در «وضع طبیعی»، که محدودیتی جز «قانون طبیعی» در آن وجود ندارد، پیشبرد فرمان اراده شخص درهرامی است که قانون او را از آن منع نکرده باشد» و این که شخص «تابع اراده نا استوار، نا شناخته، نا مطمئن و خود سرانه دیگری نباشد».

معنای آزادی فرد آن است که شخص تحت سلطه هیچ اراده ای، یا محدود به هیچ قانونی، نباشد، مگر قانونی که قوه قانون گذاری، به موجب اعتمادی که از طرف مردم به او تفویض شده است، وضع کرده باشد. لاک با تکیه بر این تعریف از آزادی، نظر رابرت فیلمرا که گفته بود: «آزادی برای هرکسی آن است که هرچه بخواهد انجام دهد و چنان که میل او باشد زندگی کند و هیچ قانونی دست او را نیندازد»، رد می کند. وی نویسد که «آزادی انسان تحت فرمان حکومت آن است که قانون ثابتی برای زندگی، مشترک برای افراد اجتماع، و وضع شده توسط قوه قانون گذاری که در اجتماع ایجاد شده است، وجود داشته باشد».

رهایی از قدرت مطلق و خود سر برای انسان چنان ضروری و از چنان اهمیتی برای صیانت ذات او برخوردار است که انسان جز به بهای از دست دادن زندگی خود نمی تواند از آزادی خود چشم پوشد، زیرا از آن جا که هیچ فردی قدرتی نسبت به حیات خود ندارد، نمی تواند از مجرای قرارداد، یا با توافق خود، خود را به بردگی دیگری درآورد، یا خود را تابع قدرت و خودسری دیگری قرارداد تا چنان که مایل بود جان او را بگیرد».

افراد برای بیرون آمدن از وضع طبیعی و بویژه وضع جنگ که از پی آمد های فقدان قدرت مشترک است، قراردادی منعقد می کنند تا اجتماعی سیاسی (civil or political society) ایجاد کنند. قدرت سیاسی، با این قرارداد و توافق مردم و با اعتمادی که آنان به داور مشترک تفویض می کنند، ایجاد می شود و آن اقتداری است که، به گونه ای که گذشت، نسبتی با «اقتدار پدر» ندارد.

تا انتشار رساله های جان لاک درباره حکومت، موضوع اصلی اندیشه سیاسی ساحت مناسبات قدرت بود. چنان که پیشتر دیده ایم، از ماکلیا و للی تا زان بدن و تامس هابز، موضوع اندیشه سیاسی به دست آوردن و نگاه داشت قدرت بود که بدن نظریه حاکمیت را از مبانی آن استنتاج کرد، هم چنان که هابز مبنای نظریه دولت جدید را بر آن مباحث افزود.

تا انتشار رساله های جان لاک، ساحت مناسبات قدرت موضوع اندیشه سیاسی بود، اما تا انتشار رساله آدام فرگسن با عنوان «رساله ای درباره تاریخ جامعه مدنی»، که، نخستین بار، اصطلاح «جامعه مدنی» در تداول جدید آن را به کاربرد و تعریفی از آن به دست داد، هنوز توضیح ساحت مناسبات اجتماعی در قلمرو اندیشه سیاسی وارد نشده بود.

تا پدیدار شدن بحث های اندیشمندان مکتبی که از آن به «روشنگری اسکاتلند» تعبیر کرده اند مناسبات قدرت و مفهوم دولت موضوع بنیادین اندیشه سیاسی باقی ماند.

جان لاک در دومین رساله درباره حکومت می گوید: افراد انسانی با اعراض از حقوق طبیعی خود، «اجتماعی سیاسی» ایجاد می کنند. بدین سان، تصمیم ها و داوری های فردی (دروضع طبیعی) جای خود را به قانون های اجتماع سیاسی و داوری افراد بیطرفی می دهد که برابراصول کلی حاکم بر اجتماع سیاسی تعیین شده اند.

کسانی که «در پیکری (body) یگانه وحدت پیدا کرده، و قانون و نظام حقوقی مشترکی را برقرار کرده اند تا به آن متوسل شوند، با یکدیگر در یک اجتماع سیاسی» (civil society) زندگی می کنند. بدین سان، نخستین ویژگی اجتماع سیاسی قدرت «قانون گذاری» در درون مرزهای کشور و دفاع از آن در برابر دشمنان در بیرون مرز های آن است. این دو قدرت، همان قدرت هایی است که افراد در وضع طبیعی داشته اند و، با ورود در اجتماع سیاسی، آن ها را به نما یندگان خود در اجتماع تفویض کرده اند. «جایی را که شماری از افراد در اجتماع وحدت پیدا کرده باشند، که در آن هر فردی از قدرت اجرایی خود، که قانون طبیعت به او داده است، اعراض کرده و به قدرتی عمومی (the publik) تفویض کند، اجتماع سیاسی (civil or political) خوانند.» این اجتماع سیاسی زمانی ایجاد می شود که شماری از افراد، در وضع طبیعی، «در اجتماعی وارد شوند که از مردمی (people) واحد و بیکر سیاسی واحدی (one body politic) تحت حکومت عالی» فراهم آمده است. این اجتماع، با تکیه بر قدرتی که به او تفویض شده است، باید با رعایت «مصلحت عمومی اجتماع» (public good of society) قانون ها یی را وضع و آن ها را اجرا کند.

در دومین رساله درباره حکومت، اصطلاح (people) یا «مردم»، نخستین بار، در بند هشتاد و نهم از فصل هفتم ظاهر می شود. لاک در بندهای دیگری از این رساله، بار دیگر، این اصطلاح را به کار گرفته است. اگرچه پیش از جان لاک برخی از نویسندگان سیاسی از حدود سده چهاردهم، بویژه با مارسیله پادوایی، و نیز پس از سده شانزدهم، با نویسندگانی سیاسی پروتستانی مخالف سلطنت مستقل، که در تاریخ اندیشه سیاسی (monarchomacs) یا هواداران سلطنت مشروطه خوانده می شوند، اصطلاح «مردم» در تداول جدید آن را به کار می گرفتند و به نوعی حاکمیت را ناشی از مردم می دانستند، اما تردیدی نیست که این اصطلاح هم چنان بارمنفی «عوام» و «عوام الناس» را حفظ کرده بود. به عنوان مثال، ولتر، در سده هیجدهم، می گفت که «آن جا که عوام الناس (pupolace) وارد معقولات شود (raisonner) همه چیز بر باد رفته است».

اصل در مشروعیت هر نظام حکومتی رضایت مردم و اعتماد آنان به قانونگذاران است و، از این حیث، هر نظامی که مبتنی بر رضایت و اعتماد مردم نباشد، حکومت قانونی (Lawful government) به شمار نمی آید. البته، لاک، به رغم تاکید بر رضایت مردم، نظریه پرداز دموکراسی نیست. برعکس، تاکید او بر این که مشروعیت حاکمیت تنها مبتنی بر رضایت مردم است و تنها مردم صلاحیت بنیاد گذاری حکومت را دارند، ناظر بر مخالفت او با همه ی گونه های خودکامگی های ممکن، بویژه سلطنت مستقل، است و، از این حیث، شکل حکومتی در نظراو اهمیت چندانی ندارد. هر قدرتمت مستقلی، (مطلقه)، لاجرم، قدرتی خود کامه، بی قانون و مخالف قانون طبیعی و آزادی های بنیادین مردم است. افزون بر این، قدرت مستقل (مطلق) و خودکامه انحرافی از غایت های اجتماع سیاسی نیز هست، زیرا بنیاد اجتماع سیاسی بر نظام حقوقی و تضمین آزادی های افراد استوار شده است و حاکم خود کامه، با تجاوز از قانون و نظام حقوقی، راه بازگشت به وضع طبیعی را هموار می کند.

لاک مفهوم سیاسی «مردم» را به عنوان معادلی برای «اعضای یک پیکر» دولت یا کشور (commonwealth) به کار می گیرد و، بدین سان طرحی از نظریه «اجازه» عرضه می کند که «مردم» را به یگانه قدرتمت موسس و منشا اصلی قانون های اجتماع سیاسی تبدیل می کند. آن چه درباره نظام آزادی جان لاک و در نهایت اجمال از کتاب «تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، دفتر سوم: نظام های نوآین در اندیشه سیاسی»، نوشته جواد طباطبایی، چاپ اول 1393 - انتشارات مینوی خرد، می آید، صرفا به قصد معرفی بحث بود و خواننده علاقه مند برای آشنایی با تفصیل بحث باید به کتاب نام برده و پیش از آن به «دفتر نخست» مراجعه نماید.

[audio:<http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/01/2017-01-07.mp3>]